قاف
مجله تصویری فرهنگ و هنر

درگفت‌وگوی اکبر نبوی با مصطفی پورمحمدی در مجله تصویری «قاف» مطرح شد

ماجرای عطاران، فردوسی‌پور و تلویزیون

دو دوره ریاست بر شبکه سه سیما، ریاست بر شبکه پنج سیما و معاونت سیما، قائم‌مقامی وزیر فرهنگ و ارشاد و البته حضور بیش از دو دهه در متن تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌سازی‌های تلویزیون، علی‌اصغر پورمحمدی را به یک چهره موثر در رسانه ملی تبدیل کرد. او پس از این همه تجربیات و سابقه، چندسالی است که در مجموعه نظارتی ساترا یا همان سازمان تنظیم مقررات صوت و تصویرفراگیر حضور دارد. دفتر سوم از مجله تصویری قاف با اجرا و سردبیری اکبر نبوی، به گفت‌وگو با علی اصغر پورمحمدی اختصاص دارد. متن این گفت‌وگو را در ادامه بخوانید.

* * *

در خدمت جناب آقای پورمحمدی از مدیران باسابقه رسانه در کشور هستیم. ایشان سال‌ها در صدای جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان برنامه‌ساز و مدیر فعالیت کرده‌اند و سال‌ها هم در سیما مدیر بخش اجتماعی شبکه یک و مدیر شبکه ۵ و شبکه ۳ و مدت کوتاهی هم معاون سیما بودند. به اعتبار پیشینه شما می‌خواهیم درباره رسانه صحبت کنیم. منظور از رسانه در مقدمه رسانه صداوسیما که ببینیم حال و احوالش چطور است، چون شما از دهه ۶۰ بودید و برنامه ساختید. یک عنصر رسانه‌ای باسابقه وضعیت رسانه را در ایران چگونه ارزیابی می‌کند؟

درباره صداوسیما در شرایط فعلی باید چندین معیار یا شاخص را با هم ببینید. در کل جهان تماشای تلویزیون رو به افول است. زمانی که وی‌اودی‌ها، اپلیکیشن‌ها و شبکه‌های اجتماعی به وجود آمده‌اند و قدرتمندتر هم هستند، طبیعی است که قدرت تلویزیون کاهش پیدا کرده است. از طرف دیگر کار رسانه در هر زمینه‌ای چه رادیو یا روزنامه‌نگاری یا هنرهای تجسمی سخت‌تر شده، چون دانش، هوش و ذائقه مخاطبان تغییر پیدا کرده و رو به پیشرفت است. این را هم باید درنظر بگیریم به‌خصوص در کشور خومان. ما کاری به دنیا نداریم اما در ایران در همه زمینه‌ها وقتی فرهنگ تغییر می‌کند، خیلی چیزهای دیگر هم تغییر می‌کند. جذب مخاطب از سخت‌ترین کارهای جهان است اما این کار در ایران سخت‌تر است. ما کشوری با اقوام، سلایق و زبان‌های گوناگون داریم که معیار واحد فرهنگی ندارد و سلایق هم مدام در حال تغییر هستند.

خطوط قرمز و ممیزی چطور؟

اتفاقا می‌خواهم به آن هم بپردازم. خطوط قرمز ما هم بسیار زیاد هستند و فهرست بلندبالایی است. برخی واقعی هستند و برخی را هم خودمان بیخود ساخته‌ایم.

چند درصد واقعی و مبتنی‌بر منافع ملی و چند درصد غیرواقعی و مبتنی‌بر ترس مدیران است؟

من درصد نگرفتم اما همیشه شاخص‌هایی داشته‌ام و گفته‌ام که نباید به دین، روحانیت، مشاغل، اقوام و مسائلی از این دست توهین کرد. شاید مثال خوبی نباشد اما من همیشه به برنامه‌سازان یا خودم در برنامه‌سازی توصیه‌ام این بوده که مثل خرهای امام‌زاده داوود که قدیم به لب دره می‌رفتند و پالان‌شان که کج می‌شد به ته دره می‌افتادند، نباشیم؛ البته من به آن جاده نرفته‌ام و از جاده سولقان و سنگان و... رفته‌ام.

اما من رفتم و در بچگی از آنجا به پایین افتاده‌ام.

من می‌گفتم ما باید لب مرز حرکت کنیم که اتفاقی نیفتد و کسی نتواند به ما انتقاد کند. در زمان جنگ یا ریاست‌جمهوری حضرت آقا و زمانی که امام‌خمینی(ره) بودند، انتقادی‌ترین برنامه رسانه به نام «سلام، صبح‌بخیر» مال ما بود.

مردم نسل ما همه یادشان هست.

ما انتقادهای تندی در این برنامه می‌کردیم. چالش دیگر ما توقعات بیش از حد مسئولان از رسانه است. دوست دارند که تمام کار نهادینه‌کردن اعمال و رفتارشان را رسانه انجام دهد. این هم یکی از ایرادات است.

ای کاش همین بود. توقع دارند که شما روابط‌عمومی‌شان باشید و فقط به‌به و چه‌چه کنید.

همه نه اما بخشی این‌طور هستند.

بخش زیادی هستند.

یا می‌خواهند بار زیادی را بر کارهای تبلیغاتی‌شان به دوش بکشیم یا بدتر از آن برخی مسائل را توجیه یا از این بدتر ماست‌مالی کنیم.

فکر نمی‌کنید چون رسانه به این مساله تن داده، این توقع و این فرهنگ در بین آنها ایجاد یا تقویت شده؟

بله. ما آنها را عادت دادیم. ما در همان برنامه «سلام، صبح‌بخیر» که به آن اشاره کردم، نامه یک دختر روستای آران و بیدگل که الان شهر یا شهرستان شده اما اوایل انقلاب به آن گل‌آرا می‌گفتند را خواندیم. همه خیال می‌کردند گوینده دارد مطلب خودش را می‌گوید اما در آخر نامه می‌گفت آقای وزیر چرا باید من که ازدواج کردم برای به مدرسه رفتن شهریه بپردازم؟ به من گفته‌اند روزانه نیا و شبانه بیا، برای شبانه هم من گوشواره‌ام را فروخته‌ام تا بتوانم به مدرسه بروم. این عدالت نیست. این را خطاب به وزیر وقت آموزش‌وپرورش آقای اکرمی گفته بود. آقای اکرمی گفتند این نامه قلابی است. گفتیم هر روز بالای هزار نامه می‌آید و این یک نامه عادی است که تازه انتقاد تندی هم در آن نیست. خلاصه موضوع به هیات دولت و کسان دیگر کشیده شد. وزرای دیگر که من را می‌شناختند کوتاه آمدند که نامه واقعی است. به‌هرحال احمدآقا از دفتر امام به من زنگ زدند و گفتند امام نامه این خانم را گوش دادند و رادیوی واقعی همین است. هر روز باید این نامه‌ها خوانده شوند.

در طول دوران فعالیت رسانه‌ای اعم از دورانی که در صدا بودید یا بعد که به سیما آمدید، اساسا آقای اصغر پورمحمدی از سوی صاحبان قدرت سیاسی، مذهبی، اقتصادی و... چقدر توصیه‌پذیر بود؟

من الان پیرمرد شدم و کمی محافظه‌کار هستم. جوک هم در این رابطه برای من زیاد ساخته‌اند که نمی‌دانم راست است یا دروغ. آقای ابطحی که مدیر من در رادیو بود، می‌گفت یک بار یک نفر به من در رادیو زنگ زد و گفت من از چند ناحیه یک کاری را به آقای پورمحمدی گفتم اما ایشان گوش نکرده. ایشان به حرف چه کسی گوش می‌کند؟ آقای ابطحی هم گفته بود اول به حرف آقای خامنه‌ای گوش می‌کند و بعد به حرف خانمش.

شاید یک بهره‌ای هم از واقعیت داشته.

بله. اخیرا یک سال است که من در ستاد بازسازی کار می‌کنم. مدیر آنجا گفت پروسه تحقیقات ما طول کشید و خلاصه گفتند خوب هستی اما فقط یک ایراد داری، به حرف مدیریت گوش نمی‌کنی! ما مدیران زیادی داشتیم؛ آقایان ضرغامی، لاریجانی، علی‌عسگری، سرافراز یا محمد هاشمی. شاید مدتی آنها با من قهر بودند یا از من خوش‌شان نمی‌آمده اما این‌طور نبوده که به همه حرف‌ها گوش نداده باشم. یک بخشی در همه اداره‌ها طبیعی است. من خیلی جاها به اندازه توانم گوش کرده‌ام اما همیشه طوری رفتار کردم که وام‌دار جایی نباشم. این برای من مهم بوده که کسی نتواند بهانه‌ای بیاورد. اگر کسی به هر نحوی آلوده شود، نمی‌تواند با قدرت حرفش را بزند یا انتقادی بکند یا دفاعی انجام دهد. من تلاش کردم مجموعه سالمی داشته باشم که قدرت حرف‌زدن هم داشته باشیم.

چه کار خیلی مهم و خاص بوده که الان نگاه می‌کنید به خودتان می‌گویید در شبکه ۳ مهم بوده اما انجام ندادید.

اینکه فهرست بلندبالایی دارد. خیلی کارها را واقعا نکردیم. در دوره‌ای که من در رسانه کار می‌کردم، راجع‌به هویت ملی باید کار می‌کردیم. به نظرم در این مورد ضعف داشتیم و باید برنامه‌هایی می‌ساختیم که ایرانی‌ها به ایرانی‌بودن خود افتخار کنند. این کار را ما نکردیم، به‌خصوص برای جوانان. این از اهداف من بوده اما موفق نشدم.

یک زمانی تقابل ایران و اسلام وجود داشت.

این مال اول انقلاب بود.

نه برای اوایل هم نبود.

اما روی هویت ملی همین الان هم رسانه باید خیلی کار کند و این خیلی مهم است. به نظر من اولین بحران فعلی ما در ایران مساله هویت ملی است.

ماجرای آقای فردوسی‌پور چه بود؟ اگر درباره این مساله حرف می‌زنید، صریح صحبت کنید و بسته‌بندی‌شده و در پوشش با ما سخن نگویید.

من سال ۱۳۷۳ از رادیو وارد تلویزیون شدم. شبکه ۳ در سال ۱۳۷۲ افتتاح شد. من به‌عنوان مدیرگروه اجتماعی شبکه یک، پشتیبان شبکه ۳ هم بودم، یعنی مدتی من مدیر اجتماعی شبکه یک و ۳ بودم. یک زمانی هم ۵ ساعت از برنامه‌های شبکه ۳ مال گروه اجتماعی شبکه یک بود، مانند طنزهای ۷۷، برنامه‌های صبحگاهی و برنامه‌های دیگر که شبکه یک برای شبکه ۳ می‌ساخت. آقای صافی ۸ سال مدیر شبکه ۳ بودند. برنامه ۹۰ هم در دوره آقای هاشم رضایت در شبکه ۳ ایجاد شد و این برنامه در دوره من هم ادامه داشت. به نظرم بنا به دلایلی این برنامه مقداری سیاسی شد. چون گفتید بدون تعارف بگویم.

بله. بدون تعارف.

ما باآقای فردوسی‌پور همشهری هستیم، یعنی مادر ایشان اهل رفسنجان هستند. دختر مرحوم وهاب‌زاده، یکی از آدم‌های خیلی خوب رفسنجان بودند. حاج آقای ما که خدایش بیامرزد در جلسه عقد خانم وهاب‌زاده در خانه ایشان از سمت خانواده عروس حضور داشتند. الان یک رساله امام‌خمینی در خانه آقای فردوسی‌پور هست که حاج‌آقای ما که آن شب وکیل عروس بودند، در سال ۱۳۵۲ روی آن می‌نویسند تقدیم به سرکار خانم مریم وهاب‌زاده و آقای علی فردوسی‌پور و آن را هدیه می‌دهند. آن موقع اگر کسی رساله امام درخانه‌اش بود، دو سال زندانی داشت. بالاخره این دوستی‌ها و آشنایی از قبل انقلاب بود. خانواده مادری آقای عادل فردوسی‌پور هم احترام خاصی برای خانواده ما قائل بودند؛ اما برنامه ۹۰ یک جاهایی از دایره انصاف خارج می‌شد. مثال‌هایی درباره این وجود دارد. به‌عنوان نمونه یک نفر از یک دهات یا شهری آمده بود در شهر یا زمین چمن گوسفندانش را چرانده بود. یک نفر گفته که اگر در این زمین گوسفند بچرانی، این زمین‌ها بهتر درمی‌آید. این یک تفکر بوده. حالا این خلاف بوده یا هر چیزی بوده، ما باید درباره آن چند دقیقه حرف بزنیم؟ ارزش صحبت‌کردن درباره این کار ۴۵ دقیقه نیست و این زمان برای آن زیاد است.

۴۵ دقیقه برنامه را برای این موضوع رفتند؟

بله روزگار آن آدم سیاه شده بود. یا مثلا ساعت یک بامداد درباره آقای کفاشیانی که ۹ شب خواب است، صحبت می‌کنند. ایشان را ساعت یک و ۲ دقیقه بامداد روی خط می‌آورند که جواب بدهد. تا ایشان می‌خواهند حرف بزنند، می‌گویند وقت نداریم و برو پی کارت. این کارها دور از عدالت و انصاف بود. اینها روی هم انباشته شدند و یک فهرست بلندبالا بودند.

چرا گذاشتید که انباشته شوند؟

ایشان به تذکرات گوش نمی‌دادند. آقای ضرغامی در دوره خودشان چند بار خیز برداشتند که برنامه ۹۰ تعطیل شود. به ما گفتند شما یک برنامه سینمایی آماده کنید که ۹۰ پخش نشود. باز دو، سه ساعت مانده به برنامه می‌گفتند ۹۰ پخش شود.

دلیل خاصی هم می‌آوردند؟

اینکه ایشان را در چهارچوب بیاورند. برنامه ۹۰ هم جوری نبود که یک مدیر شبکه بخواهد آن را تعطیل کند. من و مدیرگروه ورزش، آقای محمدحسین آقازمانی همیشه شنبه، یکشنبه، دوشنبه با ایشان کل‌کل داشتیم اما گوش نمی‌کردند.

آقای عادل فردوسی‌پور پشتیبان خاصی در میان مقامات و صاحبان قدرت داشتند که به حرف‌ها گوش نمی‌کردند؟

نه، به پشتوانه مخاطب و مردم شاید. شاید مخالف هم داشتند. آقای ضرغامی می‌خواستند این برنامه برای اصلاح‌شدن مدتی تعطیل شود و نباشد اما نشد!

برای من سخت است باور کنم که کسی مثل اصغر پورمحمدی نمی‌توانسته با آقای عادل فردوسی‌پور تعاملی خوب، هدفمند و رو به آینده برقرار کند تا هم برنامه با قدرت ادامه یابد و هم اشکالات برطرف شوند!

اغلب اشکالات برطرف می‌شدند اما باز هم برنامه اشکال داشت. از نظر مقامات نهادهای امنیتی و قضایی به برنامه اشکالاتی وارد می‌شد که مثلا توهین شده و امثال اینها. ما مردمی مسلمان هستیم. آقای فردوسی‌پور در شب ولادت حضرت زهرا لباس مشکی پوشیده بودند، چون آقای ناصر حجازی مرحوم شده بودند. آقای حجازی از چهره‌های برجسته فوتبال ایران و قابل احترام هستند اما ولادت حضرت زهرا مهم‌تر است. من به‌عنوان مجری تلویزیون باید به مناسبت‌های ملی و جشن‌ها و اعیاد مذهبی جلوی دوربین احترام بگذارم و لباس مناسب بپوشم و وقتی پشت دوربین بودم، هر کاری دلم خواست بکنم. یکی از خطاهای بزرگ ایشان این بود. کوتاهی هم مربوط به مدیر ورزش یا پخش بود که اجازه داد این برنامه روی آنتن برود. قبل برنامه باید می‌گفتند ایشان لباسش را عوض کند، بعد برنامه روی آنتن برود. این مساله کوتاهی عوامل پشت صحنه هم بود.

شما از چه سالی مدیر شبکه ۳ شدید؟

از سال ۱۳۸۲

چند سال از آغاز برنامه ۹۰ گذشته بود؟

این برنامه سال ۷۸ یا ۷۹ شروع شده بود.

منطقا این برنامه ۹۰ که ۴، ۵ از شروعش گذشته با نودی که ۱۹ سال پیوسته روی آنتن است، خیلی متفاوت است؛ از این حیث که پایگاه اجتماعی این برنامه در سال ۷۲ با پایگاه اجتماعی‌اش در سال آخر کارش متفاوت است. سوال من ناظر بر این است که شما می‌فرمایید عادل فردوسی‌پور مدیریت‌پذیر نبود. منطقا آن موقع می‌شد تمهیدات مدیریتی را طوری چید که صداوسیما با فردوسی‌پور به یک نقطه تخاصم و قطع ارتباط نرسد و از طرفی برنامه هم ادامه پیدا کند.

در دوره ما که کج‌دار و مریز با هم کنار می‌آمدیم. اگر ایشان می‌خواست صددرصد خواسته‌هایش را اعمال کند، ما اجازه می‌دادیم ۳۰ درصد را اعمال کند. جاهایی هم نمی‌شد. برنامه زنده بود و یک اتفاقاتی به‌هرحال می‌افتاد. من می‌گفتم ما نباید ظلم و بی‌عدالتی بکنیم اما باید مصلحت را هم در نظر می‌گرفتیم.

اما شما بی‌عدالتی کردید. هم شما و هم مدیران و روسای سازمان بی‌عدالتی کردید. من در یک مقطعی یک برنامه‌ای به نام «برداشت دو» در تلویزیون داشتم و برنامه ثابت و پیوسته نداشتم اما بودند کسانی که برنامه ثابت در تلویزیون داشتند اما هیچ‌کدام آزادی عمل فردوسی‌پور را نداشتند. اینجاست که می‌گویم شما ظلم کردید و نتیجه ظلم هم به نظر به شما برگشته. من قصدم ارزشیابی برنامه ۹۰ نیست که بگویم خوب یا بد بوده!

این کار کج‌دار و مریز انجام شد. در زمان آقای سرافراز اردیبهشت ماه بود که گفتند برنامه ۹۰ باید تعطیل شود. من گفتم بگذارید تا خرداد این فصل برنامه تمام شود. چند وقت بعد هم ایشان استعفا دادند و رفتند. تقریبا ایشان یک سال یا بیشتر مدیر تلویزیون بودند. در زمان ایشان محدودیت‌های دیگری هم اعمال شد. در دوره علی‌عسگری هم این بحث‌ها ادامه داشت و سازمان از عملکرد ایشان راضی نبود تا اینکه دوره آقای علی فروغی شروع شد. بین آقای فروغی و ایشان اختلافات بالا گرفت، به‌طوری‌که فروغی مجبور شد برنامه را تعطیل کند.

این تصمیم خودشان بود؟

نه، تصمیم سازمان بود. می‌خواهم بگویم سابقه چندین ساله وجود داشت که قرار بود برنامه ۹۰ تعطیل شود اما قرعه این کار به نام آقای فروغی خورد. ممکن بود در دوره من هم این اتفاق بیفتد.

وقتی برنامه‌ای سال‌ها قرار است تعطیل شود و نمی‌شود، پس صاحبان

ادامه در صفحه ۱۳

قدرت ویژه‌ای پشت آن هستند.

نه، این‌طور نبود.

چطور ممکن است؟!

اگر من بودم شاید یک جوری با آقای فردوسی‌پور کنار می‌آمدم. به ایشان می‌گفتم شما باید مثل آدم بنشینید و زمان برنامه این است و این کارها را نباید بکنید و آیتم‌ها اینهاست و اگر قبول می‌کرد، ادامه می‌دادیم ولی ایشان با آقای فروغی به کل‌کل هم افتادند و بهانه‌هایی برای تعطیلی درست شد. در جامعه ما کاسه‌کوزه‌ها را سر فروغی می‌شکنند اما این تصمیم نباید به آقای فروغی نسبت داده شود، چون تصمیمی فرافروغی بود. این تصمیم سازمان بود.

به نظر شما تعطیل کردن برنامه ۹۰ تصمیم درستی بود؟

من اگر بودم، شاید انجام نمی‌دادم و یک جوری حلش می‌کردم، چون به نظرم فردوسی‌پور می‌توانست خود را در دایره اصلاحات سازمان قرار دهد. من همیشه به هنرپیشه‌ها و مجریان و گویندگان می‌گویم اینجا ضوابط و چهارچوب‌هایی دارد که اگر می‌توانید آنها را قبول کنید و در سازمان کار کنید وگرنه بروید بیرون کار کنید. کسی که شما را مجبور نکرده!

شما سال‌ها رئیس بخش ورزش سازمان صداوسیما هم بودید. آیا برنامه ۹۰ در برآیند تقریبا دوره ۱۹ ساله‌اش به ارتقای فوتبال ایران کمک کرد یا نه؟

این جایی ارزیابی نشده که من بتوانم صریح بگویم. بخشی از فوتبالی‌ها معتقد بودند که به ارتقای فوتبال کمکی نکرده، ولی من می‌گویم این حرف درستی نیست.

بینش فوتبالی مخاطبان را هم ارتقا داد؟

صددرصد بله. می‌خواهم بگویم که برنامه ۹۰ یک‌سری از مسائل پشت صحنه فوتبال را نشان داد. فوتبال از ورزش‌های مهم ایران و جهان است و می‌دانیم که ورزش، اول جنبه اقتصادی‌اش است، بعد خود ورزش.

درواقع یک بیزینس است و هر جا پول هست، طبیعتا پشت پرده و زد و بندها هم هست.

در ایران هم این مسائل هست. برنامه ۹۰ می‌توانست به پیشرفت ورزش فوتبال کمک کند.

یعنی شما برخلاف فوتبالی‌ها معتقدید که این برنامه کمک کرد؟

نمی‌گویم همه فوتبالی‌ها بلکه بخشی از فوتبالی‌ها می‌گفتند که برنامه ۹۰ تاثیری در فوتبال نداشته است. اگرچه بعضی از مربیان و سرمربیان می‌گفتند این برنامه به فوتبال ضربه زد. به نظرم این‌طور نبود، فقط اشتباه آقای فردوسی‌پور این بود که این برنامه را سیاسی کرد اما آدم درستکار و پاکی بود و هیچ رقم رشوه نمی‌گرفت و نمی‌شد او را خرید. از همه مهم‌تر اهل نماز، روزه و خدا و پیغمبر بود. کشور و جمهوری اسلامی را هم دوست داشت. اینها مهم بودند. اگر این برنامه سیاست‌زده نمی‌شد، شاید هنوز هم این برنامه ادامه داشت.

بگذریم. قبول دارید ممیزی‌ها به‌ویژه در حوزه نمایشی هم در تلویزیون و هم سینما بیش از آن چیزی است که باید باشد؟

من از سینما خبر ندارم اما از تلویزیون الان اطلاعی ندارم. در زمان خودم ما ممیزی کمی داشتیم؛ مثلاآن زمان سریال «بزنگاه» آقای عطاران یک مقدار در جامعه چالش ایجاد کرده بود. ما به آقای عطاران گفتیم پدر در جامعه ما موجود ارزشمندی است. این سریال شما هم در ماه مبارک رمضان پخش می‌شود. در این سریال به دستشویی می‌روید و بیرون می‌آیید، می‌گویید بوی پدرم می‌آید، شما یک گل بو کن، بعد بگو بوی پدرم می‌آید. از اول تا آخر سریال شما همه می‌خندند اما دیگر لازم نیست به این مساله بخندند! الان شما می‌گویید ما در شبکه ۳ چه کار نکردیم، خب من فکر می‌کنم ما باید کاری می‌کردیم که مقام پدر و مادر بالاتر برود که جوان امروزی به آنها بیشتر احترام بگذارد.

نه‌فقط شبکه ۳ که در شبکه‌های دیگر هم برعکس عمل شده است.

بله، در شبکه ۳ بیشتر. این سریال بیش از هزاروخرده‌ای دقیقه بود اما ما باید مدام چیزهایی را از آن درمی‌آوردیم؛ مثلا اشاره به سیخ و تریاک و چیزهای دیگر که در میان مخاطبان بدآموزی دارد. خب این سریال هفت شب و در ماه رمضان پخش می‌شد اما باید قبول کرد که در هر جامعه‌ای، سیگارکشیدن هم منفور است. اما الان من دارم در ساترا کار می‌کنم، می‌بینم انگار اگر در سریال‌ها سیگار نکشند ایراد دارد، درحالی‌که سیگارکشیدن هم حدی دارد. شما الان می‌بینید که در جامعه فعلی چقدر دختران و پسران سیگار می‌کشند و این دیگر به هنجار تبدیل شده! ما نباید اینها را تبلیغ کنیم.

این یک نوع ممیزی است.

اکثر موارد هم از این دست ممیزی‌ها هستند. ما یک برنامه در شبکه ۵ داشتیم به نام «داستان یک شهر». داستان آن درباره بیماری ایدز بود. ناظر پخش گفت قابل پخش نیست. مدیر پخش هم به ما گفت که گفتند این قابل پخش نیست. فکر کنید چهارشنبه‌شب بود و ما باید جمعه ساعت ۷ شب این را پخش می‌کردیم. دو نفر گفتند که قابل پخش نیست اما من خودم دیدم و گفتم این قابل پخش است. یک جمله بود که من گفتم آن کلمه را صداگذاری کنند و بردارند اما اگر به لحاظ فنی امکان ندارد، قابل اغماض است. مدیر پخش گفت پس شما خودتان امضا کنید که مشکلی ندارد. من امضا کردم و پخش شد. بعد از پخش آن، آقای لاریجانی به من زنگ زدند و گفتند این را چه کسی ساخته، گفتیم آقای فرهادی ساخته! گفتند شما شنبه ایشان را صدا بزن و از طرف من تشکر کنید و یک سکه هم بدهید. حالا ما سکه نداشتیم اما یک تشکر خشک و خالی کردیم. ممیزی را خود مدیر بالاتر باید بفهمد. یک بار من می‌خواستم ۲۷ اسفند برای حج عمره به مکه بروم، مدیرگروه اجتماعی شبکه یک بودم. فکر کنید که امروز ۲۳ اسفند است. پخش شبکه گفتند خاله‌خانم لهجه ترکی را مسخره کرده و قابل پخش نیست. من با دعوا و ناراحتی رفتم و گفتم کدام احمقی دیده و این را گفته است. آن آقا هم آنجا نشسته بود. گفتم ۵ تا از پرسنل فنی و غیرفنی ترک‌زبان را پای برنامه آوردند و برنامه را دیدند. اتفاقا گفتند ما خیلی هم خندیدیم و خوشمان هم آمد. اتفاقا اکبر عبدی در این برنامه بود. وقتی ما از یک قهرمان داستانی خوشمان می‌آید که معنی‌اش این نیست او دارد یک لهجه را مسخره می‌کند. حالا فکر کنید که یک نامه پیش آقای پورنجاتی مدیر پخش می‌رفت که این را پخش نکنید. به هر حال سریال را از ساعت ۱۰ شب، یعنی ساعت پیک مخاطب درآوردند و به ۸ شب انداختند که کمتر بیننده داشته باشد. با تمام این حرف‌ها برعکس شد و اول شد. اینها جاهایی هستند که اتفاقا باید جدی‌تر برخورد کنیم. نگوییم چون یک ناظر پخش یا مدیر پخش گفته، پخش نشود. یک شورایی باید باشد و اغماض بیشتری صورت گیرد.

این یک نوع ممیزی است که برخی با اغماض بیشتری نگاه می‌کنند و برخی تنگ‌نظری دارند و سختگیر هستند. یک نوع ممیزی هم داریم که باعث می‌شود برخی کارها اصلا ساخته نشوند؛ مثلا ما الان چقدر سریال سیاسی داریم؟ با اینکه ژانر سیاسی ژانری مهم است اما ما در سینما هم فیلم سیاسی نمی‌بینیم، چون این ژانر قدرت را نقد می‌کند.

چه کسی گفته نسازند؟

چرا ساخته نشده؟

خب می‌ترسند.

این از همه سخت‌تر است و سایه‌اش هم سنگین‌تر است.

من عرض کردم که یک‌سری ممیزی باید باشد اما بعضی را هم خودمان ساختیم (که آن را قبول ندارم.)

خطوط قرمز منافع ملی باید باشند که البته خیلی هم متکثر نیست و روشن هستند. در چند حوزه کلان منافع ملی قابل تعریف است و من کاملا آنها را قبول ندارم و در همه کارهایم نه کتمان کرده‌ام و نه زیر پا گذاشته‌ام، حتی وقتی در بخش خصوصی کار می‌کرده‌ام. کسی هم نبوده به من بگوید این کار را بکن یا نکن، چون باورم هست؛ مثل مجله‌ای که داشتم اما می‌گویم یک فضای عمومی علی‌القاعده در تلویزیون وجود داشته که کسی سراغ یک‌سری چیزها نرفته. چرا مدیران تلویزیون مطالبه نکرده‌اند؟ چون ژانر سیاسی نقد قدرت است، اعم از قدرت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ورزشی. چون هر جایی که مجموعه‌ای از توانمندی‌ها باشد و بتواند خواسته خودش را اعمال کند، بالاخره قدرت خود را به رخ می‌کشد، به‌ویژه قدرت سیاسی. به نظر می‌رسد این تمنا نبوده، پس این یکی از ممیزی‌های سنگین است، پس فضا طوری می‌شود که من نبوی که درام‌پرداز هستم، اصلا سراغش نروم، چون فکر می‌کنم اگر آن را پیش آقای پورمحمدی نوعی، به‌عنوان یک مدیر فرهنگی ببرم، حتما آن را رد می‌کند. این نوع ممیزی سنگین‌تر و ضایعاتش خیلی بیشتر است.

من عرض کردم ممیزهایی باید باشد اما یک خودسانسوری هم همیشه در رسانه داشته‌ایم. خیال می‌کردیم که اگر این موضوع ساخته شود، شاید ضربه‌ای بزنند. به نظرم بیشتر خودسانسوری بوده وگرنه اگر درامی جذاب درباره مسائل پشت پرده قدرت، فساد اقتصادی و... ساخته می‌شد و جانب انصاف را رعایت می‌کرد و به نفع مردم ایران بود و به پیشرفت منافع ملی ما کمک می‌کرد، خیلی هم خوب بود.

مگر می‌شود قدرت را کنترل کرد و به نفع مردم نباشد؟ همیشه اهرم‌های کنترل‌کننده قدرت، برآیندش به نفع مردم است.

گاهی چیزهایی ساخته می‌شود که خیلی سطحی هستند یا تحقیقات غلطی داشته‌اند. من اگر بخواهم در این‌باره صحبت کنم، مسائل گوناگونی در ذهنم دارم. مثلا یک گروه خاصی یک چیزی را می‌سازند و از یک پنجره بسیار محدود و نه وسیع به اقتصاد، جهان و آدم‌ها نگاه می‌کنند. اینها یک‌بار نرفته‌اند با آن فرد به‌عنوان متهم صحبت کنند و ببینند موضوع چه بوده! الان فرض کنید درباره موضوعی بخواهند چیزی بسازند که چه کسی فلان جا برده و خورده و ماجرا چه بوده است. من می‌گویم اگر واقعیت‌ها را بگوییم خیلی هم خوب است اما یا نمی‌گوییم یا بلد نیستیم و تحقیقات‌مان کافی نیست.

شما به‌عنوان یک فرد قدیمی و پیشکسوت که انصافا کارنامه کاریتان پربار است، گرچه قبلا و حالا اختلاف نظرات جدی داشته و داریم اما مدیری شجاع هستید، به‌عنوان یک عنصر رسانه‌ای پرکار، وضع امروز رسانه را چگونه ارزیابی می‌کنید. شما به بخش‌های بیرونی اشاره کردید؛ شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی و... اما داخل وضعیت چگونه است؟

شما اگر بخواهید درباره من قضاوت کنید باید بگویید این آدم در چه تاریخ و زمانی و با چه پشتوانه و حمایت، چالش‌ها، فرصت‌ها و بودجه‌ای چه کارهایی توانسته انجام دهد. شما می‌گویید من به نسبت موفق بوده‌ام. شاید عده‌ای از من حمایت کردند و شاید هم من خودم آدم بزن‌بهادری بودم و شاید هم شانس آوردم با آدم‌های متنوع و تم وسیعی از هنرمندان هماهنگ بشوم که با من همکاری کنند و کار کنیم. اینها یک طرف. ما باید حلقه‌های زیادی را در نظر بگیریم که همه به هم پیوسته هستند و درواقع باید خیلی جامع و از پنجره‌ای وسیع به قضایا نگاه کنیم.

شما با توجه به این وضعیت رسانه‌های صوتی و تصویری مثل رادیو و تلویزیون و این شبکه‌های اجتماعی که به وجود آمده‌اند و دامنه آنها هم روزبه‌روز گسترش می‌یابند، امروز اگر رئیس صداوسیما بودید چه تمهیداتی می‌اندیشیدید که تلویزیون رقیب خوبی برای شبکه‌های مجازی و اجتماعی باشد و از این رقبا جا نمانید؟

موضوعی که خیلی مهم است، اینکه الان که فضا پیچیده و سخت‌تر شده است ما نمی‌توانیم با افراد تازه‌کار و بدون تجربه یا کم‌تجربه کار کنیم یا بگوییم شما همه‌کاره اینجا باش. در دنیا یک پیرمرد کهنه‌کار سیاستمدار هفت‌خط پشت صحنه است و ۴ دختر یا پسر جوان روی آنتن هستند. آن فرد باتجربه به آنها می‌گوید این را بگویید یا نگویید. ساعت‌ها با اینها جلسه می‌گذارد یک متن یا داستانی را می‌پردازد که اینها در یک‌ربع بیان کنند. ما باید یک فرقی بین جوان‌گرایی و بچه‌بازی داشته باشیم. در هر کاری هم همین است؛ در کارخانه قند و شکر، در امور مالیاتی، در آب و برق و... یک مهندس کهنه‌کار نیروگاه باید مشاور ما باشد که اگر اتفاقی افتاد، بداند چرا این اتفاق افتاد. مهندس تازه‌کاری که از لای زرورق آمده و شاگرد اول دانشگاه صنعتی فلان هم بوده، تجربه ندارد. کسی که اطلاعاتش کافی است باید به او کمک کند. یک مهندس بعد از ۵ سال شاید تمام کار را یاد بگیرد اما در کار رسانه‌ای و فرهنگی بازنشستگی وجود ندارد. در دانشگاه یا حوزه هم همین است. یک آیت‌الله باسواد، باهوش، فهیم و عاقل تا زمانی که جان دارد می‌تواند برود درس بدهد. در رسانه به مراتب تجربه، تخصص و اشراف مهم‌تر است.

بله برخلاف برخی حوزه‌ها، کسب تجربه در حوزه رسانه دیریاب است و طول می‌کشد تا تجربه کسب شود.

بله. چون حوزه‌های متعدد و متنوعی است و این جور نیست که بگوییم این حوزه یک فرمول دارد و همان را انجام دهیم. باید بفهمد اکبر نبوی کیست، بهروز افخمی چه کسی است، علیرضا افخمی کیست. آقای ضرغامی اوایل آمده بود بهروز افخمی را با علیرضا افخمی اشتباه گرفت. کسی که آمده در رسانه، سال‌ها طول می‌کشد تا آدم‌ها را بشناسند. اولا انگ نزنیم؛ مثلا بی‌خودی نگوییم این افراد، بانیان وضع موجود هستند! خب دوسال دیگر به شما می‌گویند بانیان وضع امروز! نمی‌گوییم هرچه آقای پورمحمدی یا کس دیگری گفت را گوش کنید. الان در ساترا یک اتفاق خوبی افتاده؛ آقای مهاجرانی، آقای جعفری‌جلوه، آقای دکتر کرمی، بنده و آقایی که مدتی رئیس سیمافیلم بودن و اسم‌شان را فراموش کرده‌ام هستند و رویکردشان بهبود برنامه‌هاست. می‌خواهم بگویم در تلویزیون که الان اوضاع ما بحرانی است، شاید یک بخش آن به افول تلویزیون در دنیا برگردد اما آوردن خیلی از آدم‌ها می‌تواند به تلویزیون کمک کند. خیلی‌ها با کد خدامنشی می‌توانند برنامه‌هایی را بگذارند تولید و ساخته شود.

گزارشی کوتاه درباره مصوبه‌ای که اشکال به آن وارد است

مصائب کتابفروشی شدن آپارتمان

عاطفه جعفری
خبرنگار گروه فرهنگ

«مصوبه استفاده از اماکن مسکونی برای کتابفروشی، دو بار در دولت رد شد اما ما بالاخره آن را تصویب کردیم.» این بخشی از صحبت‌های محمدمهدی اسماعیلی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در نشست انجمن کتابفروشان خوشه است، او از مصوبه‌ای می‌گوید که آبان‌ماه سال گذشته در دولت تصویب شد اما باگذشت یک سال و اندی هنوز خیلی از موارد این مصوبه مشخص و روشن نیست. قبل از مصوبه دولت، ۱۵آبان سال گذشته در یکصدوسومین جلسه شورای اسلامی شهر تهران طرح «اصلاحیه مصوبه ساماندهی فرآیند حمایت از ناشران، موزعین و کتابفروشان» بررسی و تصویب شد. اما اعضای شورای شهر، این اتفاق را منوط به گرفتن رضایت از همه مالکان و استقرار در طبقه همکف با درب مستقل کردند. شورای شهر در مصوبه‌ای که سال گذشته، اصلاح و تصویب کرد، در دو بند اصلی امتیازاتی را برای ناشران، توزیع‌کنندگان و کتابفروشان قائل شده است؛ در بند «الف» عنوان شده بود اخذ کلیه عوارض صدور پروانه به میزان ۱۰ درصد از کل عوارض در زمان صدور پروانه برای بناهایی که به‌صورت کامل به دفاتر نشر و توزیع کتاب اختصاص می‌یابد در چهارچوب ضوابط شهرسازی به‌عنوان تسهیلات تشویقی ارائه شود. در بند دوم نیز برای ساختمان‌هایی که ۱۰ درصد از بنای مفید آنها به مراکز توزیع یا فروش کتاب تخصیص داده می‌شود نیز امکان استفاده از تسهیلات تشویقی وجود دارد.

در مصوبه دولت هم اصلاحی به همین موضوع وارد شد و نواقص بند (ج) ماده (۹۲) برنامه پنج‌ساله ششم که سال ۱۴۰۰ مصوب شد و دولت و شهرداری‌ها را مکلف می‌کرد که برای مشاغل سه‌گانه نشر، مطبوعات و کتابفروشان شرایطی فراهم کنند که از تعرفه‌های فرهنگی در خدمات مربوط به برق، آب، خدمات پست و... استفاده کنند، بررسی و بالاخره به تصویب رسید. طبق گفته‌های اسماعیلی وزیر فرهنگ و ارشاد این آیین‌نامه، امکان تعرفه فرهنگی برای کتابفروشی‌ها را فراهم می‌کند تا همان‌طور که پزشکان و وکلا از مجتمع‌های مسکونی استفاده می‌کنند، این اجازه در حوزه ناشران و کتابفروشان نیز داده شود. او همچنین تاکید می‌کند که این مصوبه اقدام مهمی برای اجرای بند ج ماده ۹۲ برنامه ششم توسعه بود که کار کتابفروشی‌ها را تسهیل می‌کند.

بارها در گزارش‌های مختلف از حمایت کار در حوزه کتاب و نشر گفته‌ایم، اینکه این حوزه حتما مهم است و باید توجه ویژه به آن داشت. اما درمورد این مصوبه باز هم ان‌قلت زیاد است، اینکه هنوز برخی مواردد‌ر آن به‌صورت شفاف بیان نشده است و مخاطب این مصوبه که کتابفروشان هستند، هنوز برایشان مشخص نیست مکانی که برای کتابفروشی انتخاب می‌کنند باید چه شرایطی داشته باشد. اما در این یادداشت می‌خواهم مرحله قبل و بعدی را برای این مصوبه ببینیم. اینکه همیشه می‌گوییم کتاب نیاز به ویترین دارد؛ ما به اندازه اتحادیه اروپا ناشر داریم اما در مقابل، ویترینی برای عرضه کتاب نداریم. این ویترین نداشتن در تمامی این سال‌ها باعث شده تا برخی ناشران دیگر نتوانند به کارشان در حوزه نشر ادامه بدهند. این مصوبه در تناقض با این ویترین داشتن‌ها است. وقتی در یک آپارتمان مسکونی کتابفروشی زده شود، با وجود مشخص نبودن شرایط که حتما باید این آپارتمان در طبقه اول باشد و ویترینی داشته باشد یا نه؟ نمی‌توان این مصوبه را مصوبه خوبی برای رونق بخشیدن به کسب‌وکار کتابفروشان دانست. البته ممکن است عده‌ای بگویند الان آنقدر کارها خلاقیت دارد که حتی در یک آپارتمان هم می‌توان کتابفروشی داشت و کسب درآمد کرد اما با وجود همه این حرف‌ها اینکه کتابفروشی داخل یک آپارتمان قرار بگیرد نمی‌تواند لزوما مشکلات یک صنف را حل کند.

این مصوبه بعد از یک سال و اندی از تصویب هنوز برای کسانی که در این صنف فعالیت می‌کنند، مشخص و روشن نیست که قرار است بالاخره با چه شرایطی در آپارتمانی که برای کتابفروشی دارند، فعالیت کنند، باید ویترین داشته باشند یا نه؟ رضایت بقیه اهالی ساختمان باید باشد یا نه؟ با نگاهی به فعالیت یک ساله کتابفروشانی که با این مدل در حال فعالیت هستند، این روشن نبودن مصوبات شهرداری و دولت بسیار برایشان پررنگ است و هنوز نتوانسته‌اند این مصوبه را که همه از آن به‌عنوان مصوبه مبارک یاد می‌کنند، برای خودشان مبارک کنند. گاهی این تصور پیش می‌آید که ما با تصویب یک مصوبه توانستیم مشکلات یک حوزه را حل کنیم، درحالی‌که یک مصوبه فارغ از درست و غلط بودنش نیاز به پیگیری دارد که ببینیم در صحنه اجرا چقدر توانسته مشکلات آن حوزه را حل کند.

درباره مستند پرتره «زائر شب‌های بارانی»

طریقه گره زدن زلف

ایمان عظیمی
خبرنگار

روایت زندگی یومیه و روزانه افراد عادی و حتی مشهور به چه کار ما می‌آید اگر آورده‌ای جذاب و خواستنی در رگ و پی آن وجود نداشته باشد و مخاطب را به تماشای خود ترغیب نکند؟ در همین راستا سوژه مستند پرتره هم باید بتواند بیننده را به تماشای خود فرابخواند و او را به پیگیری سرانجام کار ترغیب کند. در همین ایران خودمان کم نیستند اشخاص معروف و محبوبی که روایت و بازگویی برش‌هایی از زندگی آنان می‌تواند دل مخاطب را به دست بیاورد و برای دقایقی زلف ایشان را به سوژه دوربین فیلمساز گره بزند. محمد صالح‌علانازنین هم در میان این دسته از افراد شاخص به‌عنوان نمونه‌ای یکه و ممتاز به حساب می‌آید که واگویه کردن برش‌هایی از زندگی و خاطراتش می‌تواند غم و غصه را از زیست مستمعینش جارو کند و آن پوسته دلکش و شیرین زندگی را به یاد آدم‌ها بیاورد. صالح‌علا در میان آدمک‌هایی که در کردار، گفتار و پندارشان جملگی شبیه یکدیگر به‌نظر می‌رسند حقیقتا فردی متمایز جلوه می‌کند و انسانی است که شخصیتش به‌خاطر هم‌قدم شدن با مشاهیر ادب فارسی و تاثیر گرفتن از خلاقیت اشخاص برجسته‌ای که هنر تئاتر و نمایش در ایران را به سمت جلو سوق دادند چندوجهی جلوه داده می‌شود و این مساله چیزی نیست که در همان نگاه اول نظر دیگری را به خود معطوف نکند. او هم شاعر است، هم تجربه کارگردانی را از سر گذرانده و نیز هم‌پیاله با اسامی بزرگ صحنه نمایش در دانشگاه تدریس کرده است و گاه هم در نقش‌های مختلف سینمایی از قالب همیشگی‌اش گریخته و همرنگ با شخصیت‌های پیرنگ درآمده است. فعالیت مرد بارانی به همین‌جا ختم نمی‌شود و باید اشاره داشت که نام وی با چمدانی از واژه همواره در محفل ترانه‌سرایان شهره این ملک در آن بالاها قرار داشته و کماکان هم ترانه‌های معروفش در میان جان‌های عزیز و عاشق زمزمه می‌شود.

مستند پرتره «زائر شب‌های بارانی» نیز بنا به آنچه گفتیم الفبای جذب مخاطب را به علت برخورداری از سوژه‌ای دلربا رعایت کرده است و بی‌پیرایه‌تر از نمونه‌های موجود به اصل موضوع که همان نشستن پای صحبت‌های صالح‌علاست می‌پردازد و ذهن بیننده را به‌مرور نسبت به زیست فردی این هنرمند و برنامه‌ساز آشنا می‌کند. دوربین هامون شیرازی در تمام مدت از روی سوژه تکان نمی‌خورد و جرعه‌جرعه خاطرات وی از زندگی‌اش را سر می‌کشد و مخاطب را هم به قدم نهادن در باغی که درختانش مشاهیر فرهنگ این سرزمینند دعوت می‌کند. در حقیقت اولین نکته بارزی که در مستند زائر شب‌های بارانی به چشم می‌آید انتخاب نام محمد صالح‌علا برای قرار گرفتن در نقطه کانونی اثر است. حتی می‌توان اینطور قلمداد کرد که نکته بارز دوم مستند هامون شیرازی نیز در پیوند با همین مساله قرار دارد.

گفتیم که زائر شب‌های بارانی به سبب بهره‌مندی از محمد صالح‌علا در کانون توجه تماشاگر نگاه‌ها را به سمت خود جلب کرده و در ادامه نیز باید بگوییم که همین مساله بافت تصویر را از حضور دیگری بی‌نیاز می‌کند. فاکتور حضور صالح‌علا در جلوی دوربین خود به‌تنهایی دلنشین است و هامون شیرازی نیز نیازی نمی‌بیند تا موضوع سوژه‌اش را از دریچه ذهن دیگری دنبال کند. صالح‌علا از خاطراتش با بیژن و بهمن مفید می‌گوید و آنها را با خورجینی از واژه‌های تصویرسازی که در کنج لبش کشیک می‌کشند به ذهن بیننده انتقال می‌دهد و نام ایشان را زنده می‌دارد. وقتی از بهمن فرسی تعریف می‌کند دلت می‌خواهد بروی و نمایشنامه‌هایش را از نو مرور کنی و هنگامی هم که از دلیل بازی نکردن در هامون و اجاره‌نشین‌های داریوش مهرجویی افسوس می‌خورد، این حس را نیز در ضمن واگویه کردن آن لحظات به مخاطبش انتقال می‌دهد. در واقع این محمد صالح‌علاست که با حرف‌هایش دیگران را از غبار ذهن مخاطب می‌رهاند و به اکنون وی احضار می‌کند، پس اگر همچون نگارنده قائل به نیت‌خوانی باشیم احتمالا درمی‌یابیم چرا هامون شیرازی در معرفی بیشتر محمد صالح‌علا تنها به ثبت حرف‌های وی اکتفا کرده و زاویه دوربین را از خلوت شاعر بارانی ما به سمت دیگری معطوف نداشته است.

مخاطب با صالح‌علا به دنیای شعر، تئاتر، سینما، اجراهای تلویزیونی و رادیویی و... قدم می‌گذارد و از شناخت او نسبت به تمامی این عرصه‌ها حظ می‌برد؛ حتی سلوک شاعرانه و پایبندی وی به خانواده و مناسک سنتی و مذهبی موجود در آن نیز آنقدر تصویری و پویا هست که هر دستکاری‌ای در آن را بی‌جهت تلقی کند. گویی فیلمساز می‌خواهد با ارائه یک روایت ساده و موجز ذهن بیننده را به داستان‌های پراکنده‌ای که در فکر و زبان شاعر جاری است پیوند بزند و ایشان را به مهمانی واژه‌ها دعوت کند؛ پس باید گفت که در این شیوه ارائه، هرگونه اطناب و بیان صالح‌علا از زاویه‌دید دیگری بیهوده به‌نظر می‌رسد و بیننده هم رفته‌رفته در همنشینی با کلام سکرآور شاعر بارانی به این شیوه بیانی عادت می‌کند. درنهایت باید بیان داشت که مستند زائر شب‌های بارانی با برخورداری از حداقل متریال موفق می‌شود ذهن شاعر را به تصور مخاطب از وی گره بزند و بعدی دیگر از سیر و سلوک عارف‌مسلک صالح‌علا را به ایشان نشان دهد.

ادامه از صفحه ۱۲